

دکتر گری یتس، کتاب دوازدهم، جلسه ۵ اموس، بحران آشور به عنوان پیشینه آن

گری یتس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر گری یتس در مجموعه سخنرانی‌هایش در مورد پیامبران کوچک است. این سخنرانی پنجم در مورد عاموس، بحران آشور به عنوان پیشینه آن است.

ما در جلسه پنجم مطالعه خود در مورد پیامبران کوچک هستیم و با مطالب مقدماتی، زمینه را آماده کرده‌ایم.

حالا، ما قصد داریم مطالعه‌ی تک تک کتاب‌های پیامبران کوچک را شروع کنیم. ما با کتاب عاموس شروع می‌کنیم. می‌خواهم فقط با توضیح اینکه چرا می‌خواهیم با عاموس شروع کنیم، شروع کنم.

در دو درس آخرمان، درباره کتاب دوازدهم صحبت کردیم که چگونه در این دوازده کتاب وحدت ادبی وجود دارد، و این واقعیت که این وحدت حداقل دویست سال قبل از زمان مسیح توسط یهودیان به رسمیت شناخته شده بود. اما وقتی به تک تک کتاب‌ها نگاه می‌کنیم، به جای پیروی از ترتیب متعارف، اساساً از یک ترتیب زمانی پیروی خواهیم کرد. به یاد دارید که کتاب‌های دوازده گانه اساساً به صورت زمانی مرتب شده‌اند.

تمام کتاب‌هایی که دارای یادداشت‌ها و توضیحات تاریخی هستند، از یک نظم و ترتیب اساسی پیروی می‌کنند که در آن از دوره آشوری به دوره بابلی و سپس به دوره پس از تبعید می‌رسیم. اما برخی ترتیبات موضوعی نیز وجود دارد. ممکن است دلایلی وجود داشته باشد که کتاب هوشع در ابتدا قرار داده شده است تا موضوع توبه و ارتداد و همه این موارد را معرفی کند.

از نظر زمانی، اولین پیامبر از این پیامبران که در پادشاهی شمالی اسرائیل خدمت کرد، عاموس نبی بود. ما نیز از آنجا شروع خواهیم کرد. بنابراین، مطالعه خود را از آنجا آغاز خواهیم کرد.

از بسیاری جهات، عاموس یک پیامبر نمونه است. بنابراین فکر می‌کنم اینجا جای خوبی برای ماست تا با ماهیت این پیامبران و پیام آنها برای قوم اسرائیل آشنا شویم و درکی از آنها به دست آوریم. به یاد داشته باشید، همانطور که کتاب دوازده را مرور می‌کنیم، گروهی از پیامبران آشوری در قرن هشتم وجود دارند که در مورد این بحران آشوری برای قوم اسرائیل در شمال و یهودا در جنوب موعظه می‌کنند.

پیامبران شمال شامل عاموس و هوشع خواهند بود. یونس نیز پیامبری در پادشاهی شمالی است و قرار است در خود شهر نینوا موعظه کند. میکاه و اشعیا پیامبران قرن هشتم در جنوب هستند که در پادشاهی یهودا موعظه می‌کنند.

سپس در کتاب دوازدهم، گروهی از پیامبران را داریم که به بحران بابل می‌پردازند. سپس، چهار پیامبر آخر افرادی خواهند بود که خداوند برای موعظه و تعلیم به جامعه پس از تبعید فرستاده است. بنابراین کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که با عاموس، به نوعی آغاز زمانی رسالت پیامبران کوچک، شروع کنیم تا در مورد بحران آشور و اینکه چرا آن زمان، زمان بحرانی در تاریخ اسرائیل بود و چه اتفاقی می‌افتاد، چرا خداوند این پیامبران را فرستاد و مأموریت و هدف آنها چه بود، صحبت کنیم.

خداوند پیامبران کلاسیک را در قرن هشتم میلادی برانگیخت زیرا اسرائیل با یک بحران ملی روبرو بود. در زمان موسی در تثنیه فصل ۱۸، آیات ۵، ۱۸-۱۵، خداوند به موسی گفت که قرار است پیامبری را برای قوم

اسرائیل برانگیزد. ما در ویدیوی مقدماتی خود به آن آیه نگاه کردیم و دیدیم که آنچه در آنجا اتفاق می افتد این است که خداوند وعده می دهد که سلسله ای از پیامبران را برای قوم اسرائیل برانگیزد تا به آنها اعلام کنند، کلام خدا را به آنها اعلام کنند، اساساً همان نقشی را که موسی برای قوم در مراحل شکل گیری آنها انجام داده بود، برای اسرائیل انجام دهند.

در روزهای آغازین رسالت پیامبرانی مانند سموئیل، ناتان، ایلیا و الیشع در درجه اول برای خدمت به پادشاهان بودند. اما در قرن هشتم، رسالت پیامبران، و دلیل ظهور این پیامبران مکتوب که پیام هایشان در کتب عبری ثبت شده است، این است که اکنون یک بحران ملی وجود دارد. آنها نه تنها برای پادشاهان موعظه می کنند.

آنها فقط تعیین کنندگان سلطنت در اسرائیل نیستند. آنها برای مردم موعظه می کنند و آنها را به توبه قبل از وقوع این بحران ملی وحشتناک فرا می خوانند. چیزی که در افق، همزمان با انجام رسالت عاموس، در حال نمایان شدن است، این است که ملت آشور در حال تبدیل شدن به یک امپراتوری قدرتمند است.

آنها به غرب چشم دوخته اند تا این امپراتوری را گسترش دهند و این شامل اسرائیل و یهودا و تمام ملت های سوریه و فلسطین خواهد شد. قبل از اینکه به قرن هشتم برسیم، مهم است که درک کنیم که اسرائیل سابقه ای با آشور داشته است که به قرن نهم بازمی گردد. می خواهیم فقط به چند رویداد اشاره کنم.

در سال ۸۵۳ پیش از میلاد، می دانیم که پادشاه آخاب و ائتلافی از پادشاهان سوریه و فلسطین با ارتش آشور جنگیدند و اساساً آنها را در نبرد قرقر به بن بست رساندند. در آن زمان، آشور به غرب چشم دوخته بود و پادشاهان آشوری که در این نبرد شرکت داشتند، ادعای پیروزی بزرگی داشتند. اما واقعیت این است که آنها بیشتر به سوریه و فلسطین پیشروی نکردند.

احتمال این وجود دارد که آخاب و این پادشاهان دیگر از سوریه، فلسطین، این ائتلاف، در این برهه توانستند در برابر آشوریان مقاومت کنند و از هدف قرار گرفتن اسرائیل در برابر تجاوز بیشتر آشوریان جلوگیری کنند. نکته جالب در مورد کتاب پادشاهان این است که آخاب در آنجا به عنوان بدترین پادشاهی که اسرائیل داشته است، به یاد آورده می شود. او با ایزابل، این زن شرور که پرستش بعل را در پادشاهی شمالی اسرائیل ترویج می کرد، ازدواج کرد.

بنابراین، کتاب پادشاهان حتی به این دستاورد مهم در قرقر اشاره نمی کند، احتمالاً به این دلیل که نویسنده پادشاهان نمی خواهد هیچ افتخاری به او بدهد. تمرکز در کتاب پادشاهان بیشتر الهیاتی است تا صرفاً تاریخی. بنابراین، آخاب، این دستاورد بزرگ نظامی در برابر ارتش آشور، حتی در آنجا ذکر نشده است.

حتی به یاد نمی آید، اما در کتیبه های آشوری و اسناد آشوری به آن اشاره شده است. بنابراین می دانیم که در سال ۸۵۳، آخاب ارابه ها و تعداد قابل توجهی سرباز به این نبرد آورد و به این ائتلاف پادشاهان سوریه و فلسطین کمک کرد تا در برابر آشوریان مقاومت کنند. با این حال، ۱۲ سال بعد در سال ۸۴۱ قبل از میلاد، می دانیم که جانشین آخاب، ییهو، مجبور به پرداخت خراج و تسلیم شدن در برابر شلمنصر، پادشاه آشور می شود.

یکی از جالب ترین یافته های باستان شناسی خارج از کتاب مقدس در ستون هر می سیاه، تصویری از پادشاه ییهو است که در مقابل پادشاه آشور تعظیم می کند و کتیبه ای در مورد او که این خراج را برای آشوریان می آورد. در این مرحله، آنچه به دلیل شرارت و ارتداد و گناه و شورش پادشاهان اسرائیل و مردم اسرائیل در حال وقوع است، نفرین های عهد تثنیه ۲۸ از قبل شروع به اجرا کرده اند. خدا از آشوریان برای مجازات قوم نافرمان خود استفاده می کرد.

در این مرحله، فکر می‌کنم خدا دارد تیری به کمان قومش شلیک می‌کند، به آنها هشدار می‌دهد و یادآوری می‌کند که باید توبه کنند و اوضاع را با او درست کنند. بنابراین، این تاریخ است که به قرن قبل، به قرن نهم برمی‌گردیم. نکته جالب این است که پس از مجازات آنها، خدا همچنین، پس از زمان اخاب و یهو، رحمت و شفقت باورنکردنی به قوم اسرائیل نشان داده بود، زیرا به آنها مهلت داده بود تا از این سلطه بین‌المللی در برابر نقشه‌های امپراتوری آشوریان رهایی یابند و به گمان من، به آنها فرصتی نهایی داده بود تا مسیر خود را تغییر دهند، راه خود را عوض کنند و به طور کامل به روشی که در ابتدا برای آنها در نظر گرفته بود، برکت یابند.

پادشاهی آشور وارد دوره‌ای از زوال طولانی شد. حدود ۵۰ یا ۷۵ سال، پادشاهی آشور با مشکلات داخلی خود دست و پنجه نرم می‌کرد. مشکلات مالی نیز وجود داشت.

تهاجمات از سوی ملت‌های دیگر نزدیک‌تر به آشور صورت گرفت. آشوری‌ها، پادشاهان آشور و ارتش‌های آشور مجبور بودند با مسائلی نزدیک‌تر به خانه خود دست و پنجه نرم کنند. خداوند پادشاهی را در پادشاهی شمالی اسرائیل برانگیخته بود که طولانی‌ترین و موفق‌ترین دوران سلطنت را در بین این پادشاهان داشت.

نام او یربعام دوم بود. در کتاب دوم پادشاهان، فصل ۱۴، می‌خوانیم که یربعام در واقع توانسته بود مرزهای اسرائیل را فراتر از هر آنچه که در زمان سلطنت تقسیم‌شده تجربه کرده بودند، گسترش دهد. اسرائیل همچنین سال‌ها درگیر درگیری با همسایه نزدیک خود، آرامی‌ها یا سوری‌ها، بود.

یربعام مرزها و حدود اسرائیل را گسترش داده بود. یونس نبی، که قرار است بعداً در این دوره او را نیز مطالعه کنیم، پیامبر یونس پیامبری بود که به یربعام اعلام کرد که خدا به او اجازه خواهد داد مرزهای اسرائیل را گسترش دهد. ما از خواندن دوم پادشاهان ۱۴ می‌فهمیم که دلیل این نعمتی که خدا به اسرائیل داد این نبود که یک احیای ملی رخ داده بود.

اینطور نبود که قوم اسرائیل ناگهان از ارتداد خود دست کشیده و از خداوند پیروی کنند. این صرفاً حقیقتی بود که خداوند به قوم خود رحمت و لطف نشان می‌داد. یربعام دوم بیش از ۴۰ سال سلطنت کرد.

نه به این دلیل که یربعام دوم پادشاهی خداترس بود. در واقع، ما دوباره فکر می‌کنیم که در کتاب پادشاهان با توجه به این واقعیت که او احتمالاً موفق‌ترین و مؤثرترین پادشاه اسرائیل بود، پادشاهی که اسرائیل را به بزرگترین دوره شکوفایی خود هدایت کرد، گزارش بسیار مفصل‌تری درباره این پادشاه وجود خواهد داشت. اما تمام آنچه که دوم پادشاهان ۱۴ قرار است درباره او به ما بگوید، تنها چند آیه است.

در دوم پادشاهان، باب ۱۴، آیه ۲۴ آمده است که او آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد. او از تمام گناهان یربعام اول، پسر نابوت، دست نکشید. بنابراین، آنچه در پادشاهان مهم است، درست مانند اخاب، دستاوردهای سیاسی او نیست، نه رفاهی که اسرائیل در این مدت از آن برخوردار بود.

این صرفاً واقعیتی است که او کاری را انجام داد که در نظر خداوند پلید بود. این گفته، که همه پادشاهان اسرائیل، آنها در گناهان پدرشان یربعام ادامه دادند، در مورد آنها صادق خواهد بود. بنابراین، این واقعیت که خدا مرزهای اسرائیل را بازگرداند، این واقعیت که خدا به آنها به طور موقت از آشوریان مهلت داد، به دلیل درستکاری اسرائیل نبود.

این به خاطر رحمت و لطف خدا بود. ما قبلاً در مورد نفرین‌های عهد، لاویان ۲۶ و تثنیه ۲۸، زیاد صحبت کرده‌ایم، اما خدا با قوم خود صرفاً بر اساس یک اصل سختگیرانه‌ی انتقام رفتار نکرد. او فقط خدایی نیست که بگوید، اگر این کار را بکنی، من تو را برکت خواهم داد.

خداوند به طرز باورنکردنی به پادشاهی شمالی و پادشاهی جنوبی، علیرغم صدها سال نافرمانی و شورش علیه او، رحمت نشان می‌دهد. بنابراین خداوند به قوم اسرائیل نیز رحمت نشان خواهد داد. خداوند همین کار را برای پادشاهی جنوبی یهودا انجام داد، زیرا اغلب در کتاب پادشاهان به ما گفته می‌شود که با وجود شرارت پادشاه داوود، خداوند چراغی برای داوود باقی گذاشت، زیرا خداوند عهد بسته بود که تخت داوود را برقرار کند و پسران داوود برای همیشه سلطنت کنند.

بنابراین، در زمان یربعام دوم، کتاب دوم پادشاهان، فصل ۱۴، آیه ۲۶، این را می‌گوید، و به تأکید و عبارتی که اینجا در مورد لطف و رحمت خدا آمده است توجه کنید. در آنجا می‌گوید، خداوند مصیبت اسرائیل را دید و دید که مصیبت اسرائیل بسیار تلخ است. بسیار خوب.

تأثیر اولیه تهاجم آشوریان به سوریه و فلسطین پیش از این رخ داده است. درگیری که بنی‌اسرائیل برای مدت طولانی با سوری‌ها داشته‌اند، شکست، از دست دادن سرزمین و شرایط دشوار زندگی که در نتیجه آن رخ داده است. خداوند دید که مصیبت اسرائیل بسیار تلخ است.

زیرا کسی، چه برده و چه آزاد، باقی نمانده بود و کسی نبود که به اسرائیل کمک کند. بنابراین، در این مرحله زمانی که هیچ راهی برای خروج اسرائیل از این مشکل وجود نداشت، خدا به اسرائیل رحم کرد. آیه ۲۷، اما خداوند نگفته بود که نام اسرائیل را از زیر آسمان محو خواهد کرد.

بنابراین، او آنها را به دست یربعام، پسر یوآش، نجات داد. بنابراین، فکر می‌کنم مهم است که به یاد داشته باشیم که قبل از بحران آشور در قرن هشتم، ما نمونه دیگری از لطف و رحمت خداوند را داشته‌ایم، خداوند در زمان یربعام دوم به مردم مهلت داد و اسرائیل از این دوران باورنکردنی رفاه، نعمت و ثروت، برخلاف هر چیزی که در تاریخ قبلی خود تجربه کرده بودند، لذت برد.

در جنوب، در پادشاهی جنوبی یهودا، خداوند آن پادشاهی را نیز برکت داده بود. در اوایل تا اواسط قرن هشتم، پادشاهی در یهودا به نام عزیا حکومت می‌کرد که سلطنت طولانی و موفق داشت. یهودا دوران رونق زیادی را پشت سر گذاشته است.

در سالی که عزیا می‌میرد، در کتاب اشعیا می‌آموزیم که خدا اشعیا را به خدمت خود فرا می‌خواند، زیرا مردم سلطنت طولانی و موفق این پادشاه را تجربه کرده‌اند. آنها به او به عنوان ولی نعمت خود نگاه می‌کردند. و هنگامی که او می‌میرد، پادشاهی یهودا نیز به یادآوری نیاز دارد، خداوند پادشاه شماس است.

او این زمان برکت را به شما داده است، اما شما از او روی برگردانده‌اید. در آینده نزدیک چه اتفاقی خواهد افتاد؟ بنابراین، اسرائیل قبل از ظهور پیامبران کلاسیک در قرن هشتم از رفاه زیادی برخوردار بود. حال، آیا، آن رفاه و همه نعمت‌ها، آیا گسترش مرزها و حدود اسرائیل، آیا پیشگویی مثبتی که یونس به مردم داده بود و در نهایت آنها را به سوی خدا بازگرداند؟ ما فکر می‌کنیم با توجه به آنچه خدا برای آنها انجام داد، با توجه به این نعمت، این واقعیت که سزاوار آن نبودیم، آیا این امر مردم را به توبه سوق داد؟ و من فکر می‌کنم ما قلب انسان را به اندازه کافی خوب می‌شناسیم که بدانیم در زمان‌های مختلف عهد عتیق، هر زمان که اسرائیل رفاه زیادی را تجربه می‌کرد، به جای اینکه آنها را به سمت خدا هدایت کند و آنها را به این درک برساند که خدا ما را برکت داده است، خدا این سرزمین شگفت‌انگیز را به ما داده است، خدا وعده‌های خود را به ما عملی کرده است، علیرغم اینکه ما لیاقت آن را نداشتیم.

به جای ایجاد حس قدردانی، چیزی که باعث شد قوم اسرائیل انجام دهند این بود که خدا را در اولویت زندگی خود قرار دهند، او را فراموش کنند، به جای خداوند به پادشاهان و رهبران انسانی خود اعتماد کنند. و به جای اینکه خدا محور زندگی، ثروت، رفاه و آسایش آنها باشد، همه این چیزها محور توجه قرار گرفت. کتاب تثنیه به قوم اسرائیل هشدار داد و موسی بسیار عاقلانه قبل از ورود به سرزمین به مردم می‌گوید که هنگام ورود به سرزمین مراقب باشید و از تمام نعمت‌های سرزمین لذت ببرید، از خانه‌هایی که خدا برای شما فراهم کرده است، از شهرهایی که خدا به شما داده است، لذت ببرید.

شما در این سرزمین شیر و عسل هستید. مراقب باشید که خداوند را فراموش نکنید. و من فکر می‌کنم در زندگی خودمان، متوجه می‌شویم که هر زمان که هر آنچه نیاز داریم را داریم، هر زمان که راحت هستیم، تمایلی به درک یا فراموش کردن این نکته وجود دارد که در نهایت برای همه چیز به خدا وابسته هستیم.

و به جای اینکه آن نعمت در نهایت ما را به پیروی از خدا و خدمت به او و سپاسگزاری از تمام آنچه که به ما داده است سوق دهد، تمایل به ناسپاس شدن وجود دارد. و تمایل به تمرکز بر ثروت یا دارایی‌هایی که داریم به جای قرار دادن خدا در اولویت زندگی‌مان وجود دارد. و من فکر می‌کنم رفاه مادی که ما به عنوان آمریکایی از آن برخوردار بوده‌ایم و رفاه مردم عادل به طور کلی در غرب، اغلب چیزی بوده است که ما را از خدا دور کرده است.

این همان چیزی است که در اسرائیل باستان نیز اتفاق افتاد. و بنابراین، من می‌خواهم که شما در مورد دشواری رسالت پیامبری مانند عاموس فکر کنید. اسرائیل از این زمان بیرون می‌آید، آنها در پایان این دوره از تاریخ خود هستند که در آن از این رفاه بزرگ برخوردار بوده‌اند.

در یهودا، تجربه مشابهی از برکت و رفاه در زمان سلطنت عزیا وجود داشته است. برای پیامبری مانند عاموس یا پیامبری مانند اشعیا یا میکاه در جنوب چقدر دشوار بود؟ چقدر برایشان دشوار بود که بگویند این رفاهی که از آن لذت برده‌اید، به زودی به پایان می‌رسد. و چیزی که شما متوجه نمی‌شوید این است که در حالی که از این دوران خوب و این زمان، که زمان برکت و رفاه ملی بوده است، لذت می‌برید، چیزی که نمی‌فهمید این است که فاجعه درست در گوشه و کنار در حال رخ دادن است.

و خدا در اواسط قرن هشتم، پس از سلطنت یربعام و هر پادشاهی که پس از یربعام می‌آید، در شرف ظهور است. سلسله او اندکی پس از آن زمان به پایان خواهد رسید. و سپس هر پادشاهی که پس از او می‌آید، ضعیف و ناکارآمد خواهد بود و در نهایت تحت سلطه آشوریان قرار خواهد گرفت.

چقدر سخت بود که به عنوان یک پیامبر، عاموس، پا به صحنه بگذاری و مردم را از داوری که در شرف وقوع بود، متقاعد کنی؟ می‌توانم تصور کنم که وقتی مردم این دوران رونق بی‌سابقه را تجربه کرده‌اند می‌گفتند: عاموس، در مورد چه چیزی صحبت می‌کنی؟ چرا اینقدر نگران کننده‌ای؟ ما از این دوران بزرگ برکت ملی لذت برده‌ایم. چرا خدا حالا باید ما را مجازات کند؟ اما این کار پیامبران کلاسیک بود. در فوریت پیام، شدت پیام، گاهی اوقات خشم پیام، لفاظی‌های افراطی، آب سفید خشم خدا که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم.

دلیل آن این است که پیامبران باید مردمی را که این دوران برکت باورنکردنی را تجربه کرده‌اند، بیدار کنند. و اکنون زمان داوری فرا رسیده است. پاول گیلکریست این را می‌گوید.

او می‌گوید ارتداد اسرائیل کاتالیزور امپریالیسم آشوری بود. ما می‌توانیم به تمام دلایل، چه از نظر سیاسی و چه از نظر نظامی، که چرا آشوریان در اواسط قرن هشتم به یک امپراتوری غالب تبدیل شدند، نگاه کنیم. اما

دلیل الهیاتی، توضیح الهیاتی، آنچه عهد عتیق در این مورد به ما می‌گوید، این است که خدا قرار است این امپراتوری بزرگ را برپا کند.

خداوند پادشاهان آشوری را با نقشه‌ها و آرزوهای امپریالیستی‌شان برخواهد انگیخت، زیرا در نهایت خداوند از این ملت استفاده خواهد کرد. خداوند از این مردم برای مجازات اسرائیل و یهودا به خاطر بی‌وفایی‌شان به عهدشان استفاده خواهد کرد. سال ۷۴۵، سالی مهم در تمام این بحث‌ها است.

در سال ۷۴۵، یک حاکم پرانرژی جدید در آشور ظهور می‌کند و نام او تیگلات-پیلسر سوم است. تیگلات-پیلسر سوم قرار است بنیانگذار امپراتوری نئو-آشوری شود که ۱۲۵ سال دوام آورد. تیگلات-پیلسر رهبر بزرگی بود.

او پادشاهی پرانرژی بود. او مدیری مؤثر بود. یکی از ویژگی‌های آشوریان نه تنها اثربخشی و قدرت و ابهت ارتش آنها، بلکه مهارت مدیریتی رهبران آشوری در استفاده از ارتش نیز بود.

خداوند از این حاکم پرانرژی جدید و امپراتوری که تأسیس می‌کند، در نهایت برای مجازات اسرائیل، تبعید اسرائیل در قرن هشتم پیش از میلاد، استفاده خواهد کرد. حضرت اشعیا در فصل دهم کتاب اشعیا در مورد این موضوع صحبت خواهد کرد. او در مورد چگونگی استفاده خداوند از امپراتوری آشور به عنوان ابزار داوری خود بر قوم اسرائیل صحبت خواهد کرد.

می‌خواهم نگاهی به آن متن بیندازم. در اشعیا فصل ۱۰، آیه ۵، خداوند می‌گوید: «آه، آشور، عصای خشم من، عصایی که در دست اوست، خشم من است.» بنابراین، خداوند می‌گوید، ارتش آشور فقط یک ماشین نظامی قدرتمند نیست که تیگلات-پیلسر سوم ساخته باشد.

ارتش آشور در نهایت وسیله‌ای برای مجازات من است. بنابراین تیگلات-پیلسر امپراتوری نئو-آشور را تأسیس می‌کند. او دوباره شروع به نگاه به غرب می‌کند، همانطور که پادشاهان آشور در قرن نهم کردند.

مشکلات داخلی حل شده‌اند. آشور قوی، قدرتمند و دوباره قدرتمند شده است. او قصد دارد ارتش‌های خود را به حرکت درآورد و این لشکرکشی‌ها را در سوریه-فلسطین آغاز کند.

خداوند می‌گوید، تیگلت-پیلسر ممکن است نقشه‌ها و نیات خودش را داشته باشد. او فقط یک رهبر نظامی نیست. او فقط یک پادشاه بزرگ نیست.

او در نهایت ابزار من است، زیرا من حتی بر این پادشاه بت‌پرست و حتی بر این ارتش‌های بت‌پرست، حاکم هستم. من فکر می‌کنم یکی از مزایای خواندن پیامبران عهد عتیق برای ما امروز این است که حاکمیت خدای اسرائیل بر تمام چیزهایی که در دنیای امروز ما اتفاق می‌افتد را به ما یادآوری می‌کند. کسی که در نهایت تعیین می‌کند چه اتفاقی در دنیای امروز ما می‌افتد، رهبران سیاسی ما نیستند.

ما اغلب در مورد رئیس جمهور ایالات متحده به عنوان قدرتمندترین مرد روی زمین صحبت می‌کنیم، اما در مقایسه با خدا، در نهایت قدرت او هیچ است. خدا از پادشاهان زمین برای انجام اراده و طرح‌های خود استفاده می‌کند، آنها را کنترل و حرکت می‌دهد. به یک معنا، خدا بر این صفحه شطرنج بزرگ ریاست می‌کند.

حاکمان بشری و رهبران بشری و حکومت‌ها و ارتش‌ها و پادشاهی‌ها در نهایت در برابر خدا مسئول هستند و به خاطر کارهایی که انجام می‌دهند، شرارت‌هایی که مرتکب می‌شوند و شرارت‌هایی که مسئول آنها هستند به خدا پاسخگو هستند. اما خدا، حتی در بحبوحه شرارت و گناه و شورش آنها، و حتی گاهی اوقات که

ملت‌ها و پادشاهی‌ها مشتم خود را به سمت خدا تکان می‌دهند، خدا هنوز در حال انجام اهداف خود است. وقتی نوشته‌های پیامبران را می‌خوانم، به یاد می‌آورم که خدا بر آنچه در جهان در قرن هشتم قبل از میلاد اتفاق می‌افتاد، کنترل داشت.

وقتی امروز روزنامه‌هایمان را می‌خوانیم، باید به یاد داشته باشیم که خداوند بر آنچه در قرن بیست و یکم در جهان ما اتفاق می‌افتد، کنترل دارد. چیزهایی که در خاورمیانه می‌گذرد، خدا از آنها آگاه است. خدا بر آنها کنترل دارد.

اتفاقاتی که در کشور ما می‌افتد و تمام بحران‌ها، بحران اخلاقی، بحران اقتصادی، خدا کنترل آن را در دست دارد. ما ممکن است وانمود کنیم که دولت ما یا ارتش‌های ما، اینها پاسخ‌های نهایی هستند. حتی آن افراد، حتی آن قدرت در نهایت تحت کنترل خداست.

اشعیا نبی خواهد گفت، آشور، بله، آنها ملتی قدرتمند هستند، آنها امپراتوری قدرتمندی هستند، اما در نهایت آنها صرفاً عصبانی هستند که من در دست دارم تا اراده‌ام را انجام دهم و به اهدافم برسم. ارمیا نبی در زمان بحران بابل، خواهد آمد و اساساً همین حرف را در مورد نبوکدنصر و بابلی‌ها خواهد زد. در ارمیا فصل ۲۷ و در ارمیا ۲۹، ارمیا نبی خواهد گفت، نبوکدنصر بنده من است.

این بدان معنا نیست که نبوکدنصر خداوند را می‌شناخت. این بدان معنا نیست که نبوکدنصر با خدا رابطه‌ای داشت. این بدان معنا نبود که خدا تمام کارهایی را که دولت و ارتش بابل انجام می‌دادند تأیید می‌کرد. زیرا در نهایت، آنها قرار بود به خاطر آن قضاوت شوند و پاسخگو باشند،

اما در نهایت، به یک معنا، نبوکدنصر بنده خدا بود زیرا او هدف و نیت خدا را اجرا می‌کرد. ارمیا در فصل ارمیا خواهد گفت که نبوکدنصر چکش است. ارتش بابل چکشی است که خدا برای مجازات مردم زمین ۵۰ از آن استفاده می‌کند.

این بسیار شبیه به چیزی است که اشعیا در اینجا می‌گوید وقتی که می‌گوید آشور عصای خشم من و عصای دست من است. ارمیا همچنین در مورد خداوند، جنگجویی که در نهایت ارتش بابل را علیه اورشلیم رهبری می‌کند، صحبت خواهد کرد. ارمیا فصل ۲۱

و در ارمیا ۲۷، خداوند کنترل پادشاهی‌های جهان را به دست نبوکدنصر سپرده است. او حتی کنترل حیوانات روی زمین را نیز به نبوکدنصر داده است. و لفاظی‌های ارمیا اساساً نبوکدنصر را به عنوان یک آدم جدید به تصویر می‌کشد.

خدا از این پادشاه بت‌پرست برای تحقق اهداف خود استفاده می‌کند. اما ارمیا همچنین می‌گوید که پس از آنکه خدا از بابل برای مجازات ملت‌های زمین استفاده کرد، پس از آنکه تمام ملت‌هایی که نبوکدنصر شکست می‌دهد و فتح می‌کند و نابود می‌کند، پس از آنکه آنها جام خشم خدا را می‌نوشند، زمانی خواهد رسید که بابلی‌ها جام خشم و غضب خدا را می‌نوشند. آنها مستقل از خدا نیستند.

همانطور که بنی اسرائیل و مردم یهودا این دوران بحرانی را سپری می‌کردند، همیشه این تمایل وجود داشت که فکر کنند، آیا خدایان آشور در قرن هشتم از خدایان اسرائیل بزرگتر بودند؟ چگونه آشوریان می‌توانستند ما را شکست دهند، در حالی که خداوند، که پادشاه حاکم نهایی است، چگونه می‌توانست اجازه دهد که ما توسط این ارتش‌ها شکست بخوریم؟ آیا این بدان معناست که ارتش‌های آشور از ارتش‌های یهود بزرگتر هستند؟ در طول قرن ششم و قرن هفتم، هنگامی که بابلی‌ها شروع به تجاوز به یهودا کردند، آیا خدایان بابل از خدایان یهودا بزرگتر هستند؟ آیا به همین دلیل است که ما شکست خورده‌ایم؟ پیامبران عهد عتیق

می‌خواهند به مردم درک الهیاتی از این موضوع بدهند. خدا در بحبوحه این ماجرا ناتوان نیست. خدا در واقع در حال انجام اهداف حاکمیتی خود است.

اشعیا نبی در نیمه دوم کتاب اشعیا همچنین درباره کوروش، پادشاه پارس، می‌گوید که خداوند در پایان این فرآیند، او را برمی‌خیزاند تا در نهایت جایگزین بابلی‌ها شود. او می‌گوید، کوروش چوپان من است. حتی سلف کلمه ما مسیح است، Mesiaح می‌گوید، کوروش مسح شده من است، کلمه عبری

کوروش چوپان و مسیح من است. باز هم، نه به این دلیل که کوروش ترس از خدای اسرائیل بود، نه به این دلیل که کوروش یکتاپرست است. ما از کتیبه‌ها و چیزهای او می‌دانیم که او اینطور نبود.

نه به این دلیل که کوروش خداوند را به عنوان خدای واحد حقیقی می‌شناسد، بلکه به این دلیل که خداوند از کوروش و ایرانیان به همان روشی که از تیگلات-پیلسر و آشوریان به همان روشی که از نبوکدنصر و بابلی‌ها استفاده کرد، استفاده خواهد کرد. خداوند کنترل کل این فرآیند را در دست دارد. در قرن هشتم اسرائیل و یهودا در آستانه ورود به این دوران فاجعه ملی هستند، جایی که آنها در چنگال این قدرت‌های امپراتوری قرار دارند.

پیامبران می‌خواستند مردم بدانند که خداوند حاکم مطلق است و خداوند بر آن کنترل دارد. همانطور که ما امروز به پیامبران آموزش می‌دهیم و پیامبران را برای مردم موعظه می‌کنیم، فکر می‌کنم گاهی اوقات برای ما بسیار مهم است که فقط به مردم یادآوری کنیم که خداوند صحنه بین‌المللی را کنترل می‌کند. خداوند همه چیز را در مورد تروریسم بین‌المللی می‌داند و خداوند، حتی گاهی اوقات، از افراد شرور و ملت‌های شرور برای رسیدن به اهداف خود استفاده خواهد کرد.

با آغاز این بحران آشوری در قرن هشتم، پیامبران این درک الهی-سیاسی را به مردم می‌دهند. اشعیا نبی در ادامه می‌گوید، پس از آیه پنجم، آشور عصای خشم من است، عصایی که در دست آنهاست، خشم من است، علیه ملتی بی‌خدا که او را می‌فرستم. اشعیا حتی در مورد اسرائیل و یهودا به عنوان ملتی بی‌خدا صحبت می‌کند.

اشعیا در جاهای دیگر آنها را با سدوم و عموره مقایسه خواهد کرد. به همین دلیل است که خداوند قصد دارد ارتش آشور را علیه آنها بفرستد. اما مشکل این بود که ارتش آشور، تیگلت-پیلسر، نبوکدنصر و بعدها لزوماً تشخیص ندادند که در حال انجام اهداف خدا هستند.

به جای اینکه تیگلت-پیلسر به اسرائیل بیاید چون خدا به او فرمان داده بود، یا به جای اینکه نبوکدنصر به یهودا بیاید چون می‌دانست که اراده خدا را انجام می‌دهد، در نهایت، این پادشاهان خواسته‌ها و نقشه‌های امپریالیستی خود را اجرا می‌کردند. آشوریان، به جای انجام یک کار مقدس، در واقع مرتکب جنایات و خشونت‌های وحشتناکی می‌شدند، زیرا به سمت غرب حرکت می‌کردند و شروع به مطیع کردن مردمی مانند اسرائیل و یهودا می‌کردند. اشعیا نبی این را تصدیق می‌کند.

او این را در مورد پادشاه آشور در این متن در اشعیا فصل ۱۰، اشعیا ۷:۱۰ می‌گوید، اما پادشاه آشور چنین قصدی ندارد. به عبارت دیگر، او قصد ندارد بیاید و اراده خدا را انجام دهد. قلب او چنین فکر نمی‌کند، اما در قلب اوست که ملت‌ها را نابود و منقطع کند، نه ملت‌های کم‌شمار را.

و پادشاه آشور به اسرائیل و یهودا نگاه خواهد کرد و خواهد گفت، آیا این پادشاهی‌ها و این ملت‌ها با سایر ملت‌هایی که من فتح کرده‌ام تفاوتی دارند؟ آیا بت‌ها و مجسمه‌های سامره و یهودا از بت‌ها و مجسمه‌ها و خدایان این قوم‌های بت‌پرست دیگر بزرگتر هستند؟ من آنها را درست مانند تمام قوم‌های دیگر فتح خواهم

کرد. وقتی شهر اورشلیم بعداً در پادشاهی جنوبی، سناخریب، تحت محاصره قرار گیرد، پادشاه آشور به نزد مردم یهودا خواهد آمد و خواهد گفت، به حزقیا یا رهبران خود که به شما می‌گویند خدای شما قرار است شما را نجات دهد، گوش ندهید. خدای شما در نجات شما از تمام خدایان این قوم‌های دیگر مؤثرتر نیست یا نخواهد بود.

و بنابراین، به دلیل کفرگویی این پادشاهان آشوری، زیرا آنها بخشی از این حاکمان بشری هستند که مشیت خود را به صورت خدا تکان می‌دهند و می‌گویند، ما هر کاری که بخواهیم انجام خواهیم داد، زیرا آنها در نهایت برای رسیدن به خواسته‌های امپریالیستی خود می‌آیند و از آنجا که این کار را به روشی خشونت‌آمیز و وحشتناک انجام می‌دهند، خدا می‌گوید، من از آنها برای رسیدن به هدفم استفاده خواهم کرد. اما من همچنین آنها را به خاطر خشونت و شرارتشان پاسخگو خواهم دانست. و بنابراین، خدا از این پادشاهان استفاده می‌کند.

او بر صفحه شطرنج ریاست می‌کند، اما خدا در شر اخلاقی که تیگلات-پیلسر، سناخریب و همه این پادشاهان آشوری مرتکب می‌شوند، شرکت نمی‌کند. یکی از چیزهایی که ما در مورد ارتش آشور و مردم آشور می‌دانیم این است که این امپراتوری از بسیاری جهات بر اساس خشونت، خونریزی و ارباب بنا شده بود همانطور که ارتش‌های تیگلات-پیلسر شروع به گسترش کردند و او امپراتوری خود را تأسیس کرد، یکی از راه‌هایی که آنها این کار را انجام دادند، ارباب مردم اطراف خود با قدرت نظامی و خشونت آنها بود.

وقتی به کتیبه‌های آشوری، سوابق آشوری و هنر آشوری نگاه می‌کنیم، تمرکز بر خشونت، خونریزی و فتح نظامی را می‌بینیم. برای مثال، پادشاه سناخریب، پادشاهی که قرار است در سال ۷۰۱ پیش از میلاد شهر اورشلیم را محاصره کند، در مورد دشمنان و فتح نظامی خود می‌گوید: مانند گاوهای فربه، آنها را به سرعت از پا درآوردم و از آنها دفاع کردم. گلوی آنها را مانند بره‌ها بریدم.

من زندگی آنها را قطع کردم، همانطور که کسی ریسمان را قطع می‌کند. و بنابراین، شما تصویری از خشونتی که توسط این پادشاهان آشوری جلوه داده می‌شد، به دست می‌آورید. آشوربانیپال از قرن هفتم در یکی از کتیبه‌های خود می‌گوید: با خون آنها، کوه را مانند پشم قرمز رنگ کردم و بقیه آنها، دره‌ها و سیلاب‌های کوه‌ها، بلعیده شدند.

اسیران و اموالشان را به غنیمت گرفتیم. سر جنگجویانشان را از تن جدا کردم و با آن برجی در مقابل شهرشان ساختم. پسران و دختران نوجوانشان را سوزاندم.

و همانطور که در طول تاریخ به وحشت جنگ فکر می‌کنیم و اینکه چقدر از آن متنفریم و چقدر با آن مخالفیم، آشوریان از آن به عنوان بخشی از استراتژی خود برای ارباب‌نهایی ملت‌های کوچک‌تر مانند اسرائیل و یهودا و وادار کردن آنها به انقیاد استفاده کردند. اگر به هنر آشوری نگاه کنیم، تصاویر و تصاویری از سرهای بریده شده را می‌بینیم که در بیرون دیوارهای شهر روی هم چیده شده‌اند. اجساد را می‌بینیم که مثله می‌شوند.

ما تصاویری از افرادی می‌بینیم که پس از فتح شهرها، به چوبه‌های دار آویخته می‌شوند. این اتفاق است که برای یهودیان، چه در اسرائیل و چه در یهودا، می‌افتد، زیرا آنها توسط آشوریان شکست می‌خورند. یک قطعه خاص از هنر آشوری وجود دارد که اعمال مختلف جنایات آشوریان را نشان می‌دهد.

در یک تابلو، یک سرباز آشوری را می‌بینیم که یک اسیر جنگی ایلامی را با چماق تا سر حد مرگ کتک می‌زند. در جای دیگر، سربازان آشوری را می‌بینیم که در حال پوست‌کندن یک اسیر جنگی ایلامی هستند، پوست او

را می‌کنند و در حالی که هنوز زنده است، به عنوان نوعی شکنجه، آن را جدا می‌کنند. سربازان آشوری دست خود را در دهان اسیر دیگری فرو می‌کنند و زبانش را بیرون می‌کشند.

و بنابراین، این گرایش وجود دارد، و من فکر می‌کنم این در مورد همه ارتش‌ها در خاور نزدیک باستان صادق بوده است. هیچ کنوانسیون ژنو در مورد جنگ وجود ندارد، اما این چیزی است که به ویژه به عنوان بخشی از بلاغت آشوری مورد تأکید قرار گرفته است. وقتی سنحاریب شهر لاکیش در یهودا را تصرف کرد، به کاخ خود بازگشت. او دیوارها را با تصاویری از فتح لاکیش تزئین کرد زیرا این یکی از مهمترین دستاوردهای نظامی دوران کاری او بود.

و بنابراین جالب است که به عنوان عاموس به آن فکر کنیم، و همانطور که این پیامبران در قرن هشتم رسالت خود را آغاز کردند، خدا مردمی بی‌رحم، خشن و از بسیاری جهات نفرت‌انگیز را که نقشه‌های خود را برای این افراد دارند، کسانی که خشونت می‌کنند، کسانی که همه این کارهای وحشتناک را انجام می‌دهند، به دام می‌اندازد. خدا از آنها به عنوان ابزار داوری خود بر قوم ناصالح خود استفاده می‌کند. ما در غلاطیان می‌خوانیم، این اصل که هر چه انسان بکارد، همان را درو خواهد کرد.

و من فکر می‌کنم اگر بخواهیم یکی از مؤثرترین تصاویر برداشت و کاشت را در تمام کتاب مقدس ببینیم می‌توانیم به آنچه در قرن هشتم برای اسرائیل و یهودا اتفاق افتاد فکر کنیم. آنها صدها سال نافرمانی و بی‌وفایی به خدا را کاشته‌اند. آنها عواقب آن گناه را درو خواهند کرد.

هوشع نبی خواهد گفت، شما باد کاشتید، و اسرائیل این کار را با شرارت خود، با استراتژی‌های نظامی خود، با دخالت سیاسی خود در اتحادها انجام داد. شما گردباد درو خواهید کرد. و آن گردباد قرار بود ارتش آشور باشد. آنها قرار بود بر اسرائیل هجوم آورند و مجازات خدا را اجرا کنند.

ما قداست خدا، نفرت خدا از گناه، جدی بودن گناه و عواقب آن را وقتی درک می‌کنیم که به آنچه در قرن هشتم در نتیجه نافرمانی آنها برای اسرائیل و یهودا اتفاق خواهد افتاد، نگاه کنیم. بنابراین تیگلات-پیلسر قرار است امپراتوری خود را گسترش دهد. ارتش‌های او قرار است به سمت غرب حرکت کنند و هم اسرائیل و هم یهودا را تحت اقتدار و نفوذ خود قرار دهند.

تا سال ۷۲۲-۷۲۱، پادشاهی شمالی اسرائیل در آن سال خاص به دست آشوریان خواهد افتاد. پایتخت شمالی سامره به دست پادشاهان آشور افتاد. و در آن زمان، پادشاهی شمالی به اسارت خواهد رفت.

ده قبیله شمالی از بین خواهند رفت و آشور به یک استان آشوری تبدیل خواهد شد. پادشاهی جنوبی یهودا از این بحران جان سالم به در خواهد برد. اما پادشاهی جنوبی یهودا تحت رهبری آحاز نیز به دست نشانده آشوریان تبدیل خواهد شد.

آشوریان در پایان قرن هشتم به سمت جنوب حرکت کردند؛ اسناد آشوری می‌گویند که آنها ۴۶ شهر مختلف در یهودا را تصرف کردند و پادشاه یهودا، حزقیا، را مانند پرنده‌ای در قفس به دام انداختند. اما در نهایت به دلیل ایمان حزقیا، به دلیل روی آوردن او به خدا، یهودا ۱۴۰ سال دیگر در امان خواهد ماند. اما آنها همچنین اثرات ارتش آشور و حمله آشور را تجربه خواهند کرد.

وظیفه پیامبرانی مانند عاموس و هوشع بیدار کردن مردم نسبت به این بحران است. عاموس در سال ۷۶۰ تا قبل از میلاد به صحنه می‌آید. این پایان دوران سلطنت یربعام دوم است. ۷۵۰

این رونق بزرگی وجود داشته است. این وظیفه عاموس است که بگوید زمان به پایان می‌رسد و اکنون خدا قرار است داوری قوم خود را آغاز کند. و من فکر می‌کنم وقتی به شرایط خاص خدمت عاموس و زمان آن نگاه می‌کنیم، سه یا چهار نکته مهم در مورد مشارکت عاموس در این برهه خاص از تاریخ اسرائیل وجود دارد.

می‌خواهم با خواندن دو آیه اول کتاب عاموس شروع کنم و فقط زمینه و پیشینه تاریخی را معرفی کنم. عاموس در این میان، در بحبوحه این بحران آشوری، کجا قرار می‌گیرد؟ و عاموس ۱: ۱-۲ می‌گوید، سخنان عاموس، که در میان چوپانان تقوع بود، که در مورد اسرائیل در روزگار عزیا، پادشاه یهودا، و در روزگار یربعام، پسر یوآش، پادشاه اسرائیل، دید، و می‌گوید، دو سال قبل از زلزله. بسیار خوب.

بنابراین، چند نکته در مورد زمان رسالت عاموس در بحبوحه این بحران بزرگتر آشوری وجود دارد که قابل توجه هستند. همانطور که گفتم، زمان رسالت عاموس عموماً چیزی بین سال‌های ۷۶۰ تا ۷۵۰ قبل از میلاد تخمین زده می‌شود. این بدان معناست که او واقعاً در ابتدای این پیامبرانی است که قرار است به مردم هشدار دهند که داوری در راه است.

هنوز ۳۰ یا ۴۰ سال تا انجام رسالت عاموس باقی مانده است. بنابراین برای افرادی که تمام این نعمت‌ها و رفاه را تجربه کرده‌اند، بسیار دشوار خواهد بود که پیام او را جدی بگیرند. تصور کنید اگر شما جای عاموس باشید و سعی کنید این افراد را متقاعد کنید. این دشواری‌ای است که او در رسالت خود دارد.

دلیل اینکه عاموس اغلب این قضاوت را تا حد امکان وحشتناک جلوه می‌دهد، این است که امیدی وجود دارد که در نهایت جدیت، این افراد را از خواب غفلت بیدار کند. نکته دوم این است که جدیت خدمت و پیام عاموس در این برهه خاص از تاریخ اسرائیل، در شرایط دعوت او منعکس شده است. بسیار خوب.

شاید هنگام خواندن آیه اول متوجه این موضوع نشده باشیم، اما این آیه سخنان عاموس را بیان می‌کند که در میان چوپانان تقوع بود. تقوع شهر یا روستایی در پادشاهی جنوبی یهودا بود. و خداوند در واقع عاموس را فرا می‌خواند تا پادشاهی جنوبی یهودا را ترک کند و این پیام را در پادشاهی شمالی اسرائیل موعظه کند.

بسیار خوب. این پیام به اندازه کافی جدی است که عاموس خانه‌اش را در یهودا ترک کند و برود و این پیام را در پادشاهی شمالی اسرائیل اعلام کند. این ممکن است چیزی در مورد جایگاه پیامبران در پادشاهی شمالی نیز به ما بگوید.

اگر خدا می‌خواهد پیامبری امین برای موعظه این پیام پیدا کند، باید کسی را از پادشاهی جنوبی برای انجام این کار فرا بخواند. و بنابراین عاموس قرار است از مرز بین جنوب و شمال عبور کند، و به عنوان یک بیگانه و به عنوان بخشی از مردم منفور جنوب، عاموس پیام خود را به شمال ببرد و در آنجا موعظه کند. خدا همچنین عاموس را از یک حرفه و موقعیتی در زندگی که هیچ ارتباطی با پیامبر بودن ندارد، فرا خواهد خواند.

ما چیز دیگری در مورد دعوت عاموس و بیان دیگری در این مورد در عبارتی که عاموس در فصل ۷، آیات ۱۵ و ۱۶ بیان می‌کند، می‌بینیم. در نهایت، یکی از کاهنان شمال، آمازیا، پس از آنکه عاموس این پیام داوری ۱۴ را موعظه کرد، و ما دقیقاً نمی‌دانیم که رسالت او چه مدت طول کشید. ممکن است مدت کوتاهی بوده باشد، ممکن است چندین سال بوده باشد، اما در نهایت، آمازیا خواهد گفت، موعظه برای ما را متوقف کنید.

به خانه برگرد، به یهودا برگرد، و از صحبت علیه حرم پادشاه دست بردار. ما دیگر نمی‌خواهیم پیام داوری تو را بشنویم. و عاموس خواهد گفت، خب، وقتی خدا مرا خواند، وقتی خدا گفت، من فقط اینجا هستم چون خدا مرا خواند و من نه پیامبر بودم و نه پسر پیامبر، بلکه یک چوپان و یک درخت انجیر چنار بودم.

اما خداوند مرا از دنبال کردن گله بیرون آورد، و خداوند به من گفت، برو و برای قوم من اسرائیل نبوت کن. بنابراین، خداوند عاموس را از شرایط بسیار منحصر به فردی فراخواند. عاموس پیامبر نبود.

و جمله‌ای که عاموس می‌گوید وقتی می‌گوید من نه پیامبر بودم و نه پسر پیامبر، به طرق مختلف تفسیر شده است. برخی این را به عنوان یک سوال در نظر گرفته‌اند. آیا من پیامبر نبودم یا پسر پیامبر؟ برخی دیده‌اند که عاموس بین این واقعیت که او یک پیشگو بود، یعنی آن نوع پیامبری که در یهودا داشتند، به جای یک پیامبر، که یکی از سخنگوها در پادشاهی شمالی بود، تمایز قائل می‌شود.

دیگران عاموس را اینطور برداشت کرده‌اند که من پیامبر فرقه‌ای یا دولتی یا رسمی نبودم. اما احتمالاً طبیعی‌ترین برداشت از این موضوع این است که من، با فراخواندن خودم به عنوان پیامبر خدا، تا زمانی که خدا مداخله نکرد و در زندگی من دخالت نکرد و نگفت، می‌خواهم به پادشاهی شمالی اسرائیل بروی، پیامبر خدا نبودم. و در آن زمان، رسالت عاموس به عنوان یک پیامبر و سخنگوی خدا تبدیل شد.

بنابراین، از آن شرایط منحصر به فرد که عاموس پیامبر نیست، او یک گله‌دار است. او درخت چنار را درو می‌کند. او یک کشاورز است.

و خدا او را از آن دور می‌کند. فوریت این پیام این است که خداوند او را برمی‌دارد و به حرکت در می‌آورد. و من به عنوان یک استاد حوزه علمیه، یا دانشجو بوده‌ام، یا معلمی بوده‌ام که خدا او را از انواع حرفه‌ها، سیاست، ورزش، وکالت و تجارت فراخوانده است.

و خدا به مردم گفته است، من از شما می‌خواهم که بروید، و من از شما می‌خواهم که برای بشر موعظه کنید. و مردم به این فراخوان پاسخ می‌دهند. این همان کاری است که عاموس انجام داد.

اما شرایط دعوت عاموس، جدیت پیامی را که او از سوی خدا برای موعظه فراخوانده شده است، منعکس می‌کند. من فکر می‌کنم یک نکته دیگر در مورد دعوت عاموس وجود دارد که باید آن را اصلاح کنیم. وقتی در مورد چوپانی و چیدن درختان چنار توسط عاموس صحبت می‌کنیم و اینکه او در کشاورزی و این قبیل کارها مشارکت داشته است، اغلب می‌شنوم که مردم عاموس را به عنوان یک کشاورز روستایی یا یک واعظ روستایی توصیف می‌کنند و اینکه خدا این واعظ روستایی را فراخوانده تا به پادشاهی شمالی برود.

در واقع، اگر به توصیفات عاموس نگاه کنیم، متن احتمالاً چیز بیشتری را نشان می‌دهد. کلمه‌ای که برای توصیف عاموس به عنوان یک چوپان در عاموس، فصل اول، آیه اول استفاده شده است، کلمه عبری معمول برای چوپان نیست. در عوض، کلمه نوقاد است.

و کلمه «نُقَد» در دوم پادشاهان، فصل سوم، آیه چهارم، به کار رفته است، به گمان من این تنها جای دیگری است که از آن استفاده شده است، برای توصیف میشا، پادشاه موآبیان، که می‌گوید او یک گله‌دار بوده است. و بنابراین، اشاره به این کلمه این است که عاموس فقط یک واعظ فقیر روستایی، یک فرد بی‌سواد نیست، بلکه عاموس مالک زمین‌هایی با زمین‌های وسیع و تعداد زیادی دام است. او یک گله‌دار و صاحب گله‌هایی در حد یک پادشاه است.

و در بحبوحه زندگی پرمشغله‌اش، در بحبوحه این همه ثروت، دعوت خدا به زندگی‌اش به اندازه‌ای جدی است که خدا می‌گوید، می‌خواهم تو بروی و به پادشاهی شمالی موعظه کنی. و من فکر می‌کنم حتی همانطور که عاموس شرایط دعوت خود را به آن مردم منتقل کرد، و این راهی بود که خدا به آنها جدیت پیامی را که عاموس برای اعلام آن به آنها آمده بود، نشان دهد. متأسفانه، همانطور که عاموس موعظه می‌کند، آمازیا در نهایت واکنش مردم را منعکس می‌کند.

ما نمی‌خواهیم این را بشنویم. از ما دور شو. نکته چهارم در مورد دعوت عاموس و زمان این دعوت و اینکه چگونه با بحران آشور مطابقت دارد، چیزی است که در عاموس فصل اول، آیه اول می‌بینیم، چیزی که در پی خدمت عاموس نیز اتفاق می‌افتد.

و به یاد داشته باشید که در آیه اول به ما می‌گوید که او در روزگار عزیا، پادشاه یهودا، در روزگار یربعام، هر دوی این پادشاهان مرفه و ثروتمند، موعظه می‌کرد، اما او دو سال قبل از زمان زلزله موعظه می‌کرد. من معتقدم که هدف، طرح و نیت خاص خدمت عاموس، موعظه به مردم در مورد داوری قریب‌الوقوع بود و خداوند پس از موعظه عاموس، هشدار برای آنها فرستاد. دو سال بعد، زلزله‌ای رخ داد که در اسرائیل و یهودا رخ داد.

و این یک یادآوری بود؛ یک زنگ بیداریش. این تیر دیگری از جانب خدا بر قوم اسرائیل بود تا به آنها یادآوری کند که داوری در راه است. و من فکر می‌کنم این جزئیات ضمنی در آیه اول ذکر شده است تا بگوییم که این، تأیید هشدارها و پیام‌های داوری عاموس بود.

خداوند این زلزله را به عنوان راه دیگری برای نشان دادن به قوم خود فرستاد که داوری بزرگتری در راه است. باستان‌شناسان برای ما تأیید کرده‌اند که زلزله‌ای که عاموس از آن صحبت می‌کند، واقعاً رخ داده است. در شهر حاصور در بخش شمالی اسرائیل، یک کشف باستان‌شناسی در استراتوس ۶ از آسیب به دیوارهایی که در قرن هشتم پیش از میلاد در شهر حاصور رخ داده است، وجود دارد که جدی بودن این زلزله را برای ما تأیید می‌کند.

خدا در مورد آنچه قرار بود اتفاق بیفتد جدی بود. خدا قوم خود را در مورد آنچه قرار بود در آینده اتفاق بیفتد هشدار می‌داد. بعداً در پیامبران پس از تبعید، در اواخر دوره پیامبران کوچک، این جمله را در زکریا فصل ۱۴، آیه ۵ داریم. زکریا ۱۴.۵ می‌گوید: «شما به دره کوه‌های من فرار خواهید کرد و درباره داوری «آینده روز خداوند صحبت خواهید کرد، زیرا دره کوه‌ها تا آزال خواهد رسید».

و شما فرار خواهید کرد، همانطور که در روزگار عزیا، پادشاه یهودا، از زلزله فرار کردید. و آن زلزله به اندازه کافی قابل توجه بود که در دوره پس از تبعید، پس از تمام اتفاقاتی که در اسرائیل و یهودا رخ داده بود، آنها هنوز این را به یاد داشتند. پیام عاموس هشدار از داوری بود که قرار بود بیاید.

این یک آمادگی برای بحران آشوریان بود. و این زلزله گواهی بر این بود که قوم خدا باید این پیام را جدی بگیرند. خداوند مردم را در مواقعی که در شرایط بسیار دشوار هستند، به خدمت فرا می‌خواند.

خداوند عاموس را فراخواند تا مردم را برای داوری آماده کند. و خداوند ما را فراخوانده است تا هم داوری و هم نجات او را اعلام کنیم. و او ما را فرا می‌خواند تا این را اعلام کنیم، حتی زمانی که آن پیام مورد پسند عموم نباشد، حتی زمانی که چیزی نیست که مردم بخواهند بشنوند.

و به نظر من وفاداری عاموس به رسالتش یادآوری‌ای است برای ما که خدا از ما می‌خواهد همین کار را انجام دهیم و اگر با ایمان کلام او را اعلام کنیم، خدا به ما پاداش خواهد داد.

این سخنرانی دکتر گری یتس در مجموعه سخنرانی‌هایش در مورد پیامبران کوچک است. این سخنرانی شماره در مورد عاموس و بحران آشوری به عنوان پیشینه آن است ۵.